

بررسی و تحلیل «مسخ» اثر فرانتس کافکا بر اساس فلسفه اگزیتانسیالیستی کی‌یر کگارد

دکتر موسی احمدیان*

سعید دهقان**

چکیده

فرانتس کافکا از جمله نویسندگان برجسته قرن بیستم است؛ رمانک «مسخ» یکی از آثار بزرگ اوست. این اثر درباره گرگور، بازاریاب جوانی است که به حشره عظیمی مبدل می‌شود. مسخ گرگور زامزا، قهرمان این اثر، به یک حشره را می‌توان نماد زندگی پوچ و بی‌معنا و مفهوم انسان امروز دانست که از زندگی خشک و بی‌روح مادی و «ماشین‌زده» امروزی به تنگ آمده و از خود بیگانه و مسخ می‌شود. این نوع زندگی گرگور، نشانگر تنهایی، اضطراب و دلهره‌ای است که او، به عنوان نمادی از انسان امروز، در زندگی مدرن با آن روبه‌روست. در این تحقیق، برای تحلیل این داستان از روش فلسفی و از میان مدل‌های متعدد اگزیتانسیالیسم، مدل اگزیتانسیالیستی کی‌یر کگارد و از میان تئوری‌های او، بیگانگی، اضطراب و دلهره، و مفاهیم وابسته به آن به کار گرفته شده است. تحقیق حاضر نشان می‌دهد که گرگور زامزا احساس اضطراب می‌کند چراکه مسؤول اعمال خویش است. این مسؤولیت احساس ترس و گناه را در درون گرگور برمی‌انگیزد و در نتیجه تنهایی و انزوای او را در بردارد. منشأ اصلی این احساس گناه را می‌توان در گناه اولیه انسان - آدم و حوا - جستجو کرد.

واژه‌های کلیدی

تنهایی، ترس و اضطراب، انتخاب، آزادی، تعهد، اگزیتانسیالیسم و گناه اولیه.

* استادیار زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه اراک.

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه آزاد اسلامی.

مقدمه

فرانتس کافکا^۱ از جمله نویسندگان بزرگ قرن بیستم است که توانسته جنبه‌های تار زندگی انسان را به وضوح ببیند و در آثارش نشان دهد. رمان‌ها و دیگر نوشته‌های او، به ویژه رمانک «مسخ» را می‌توان در چارچوب فلسفه اگزیستانسیالیسم تحلیل کرد. «مسخ» در حقیقت یکی از آثار بزرگ ادبی اوست. این اثر درباره گرگور زامزا، بازاریاب جوانی است که یک روز صبح در حالی که به حشره عظیمی بدل شده است، از خواب برمی‌خیزد.

بررسی و مطالعه اگزیستانسیالیستی آثار ادبی در واقع یکی از موضوعات مورد علاقه بعد از جنگ جهانی دوم و هم‌چنین نقد ادبی عصر مدرن می‌باشد. الیزابت بوآ^۲، فرانتس کافکا را در زمره نویسندگان ادبیات مدرن به حساب می‌آورد.^۳ اصرار و تأکید بوآ بر ترکیب و ادغام شدن در یک اجتماع است، چرا که در چنین جریان و فرآیندی است که انسان مدرن درصدد یافتن معنا و مفهوم خویشتن واقعی خود بر می‌آید.^۴

از طرفی نوشته‌های ادبی بر آنند که با روایت داستان، افکار و احساسات واقعی موجود را بیان کرده تا از این طریق کمکی به فهم و دانش خواننده بکنند. با خواندن ادبیات، ما خود را در آن می‌یابیم؛ گویی که داستان‌ها و روایت‌های ادبی، داستان زندگی ما هستند. در قرن بیستم و در دنیای مدرن، هر نوع نوشته‌ای خود حامل ارمانی از تجربیات ارزشمندی بود. از میان این نوشته‌ها، می‌توان به نوشته‌های اگزیستانسیالیستی اشاره کرد. مهم‌ترین مبانی اساسی این مکتب تقدم وجود بر ماهیت است. از دیدگاه این مکتب، انسان ابتدا وجود می‌یابد و بعد در پی ساختن ماهیت خویش می‌رود.

مفهوم تقدم وجود بر ماهیت در مکتب اگزیستانسیالیسم این است که انسان در بدو تولد فاقد ماهیت بوده و ماهیتی از پیش تعیین شده ندارد و لذا او باید با انتخاب خود ماهیت خویش را بسازد؛ از همین رو بایستی از آزادی اراده برخوردار باشد تا با اعمال و کارهایی که از سر اراده

1- Franz Kafka

2 - Elizabeth Boa

3 - Dodd, Bill.2006. "The case for a Political reading". *The Cambridge Companion to Kafka*.

Ed.Julian Preece. Cambridge: Cambridge University Press.

4- نیز رک: بوآ، ۲۰۰۶.

و اختیار از او سر می‌زند، به زندگی و هستی خود معنا و مفهوم بخشد. در حقیقت برخورداری از این اختیار و اراده است که انسان را در تشویش و اضطراب درونی و گاه حتی تنهایی فرو می‌برد.^۱

کی‌یر کگارد^۲ معتقد بود که انسان‌ها در قالب ماهیت‌های کاذب و دروغین فرو رفته‌اند و چون برای انسان در قالب ماندن آسان‌تر از قالب شکستن است، به همین لحاظ او از رؤیت «من راستین» خود وحشت دارد. به نظر او چیزی به نام «بشر عمومی» یا طبیعت کلی انسانی وجود ندارد بلکه هر کس بایستی خود را کشف کند و بسازد. و در این صورت است که خداوند به عنوان یک واقعیت ازلی در تجربه درونی فرد تجلی می‌یابد.^۳

کافکا و کی‌یر کگارد دارای نقاط مشترک هستند که از آن میان می‌توان تأکید آنها بر جنبه‌های درونی و هم‌چنین مشخصه‌های فردی انسان‌ها را برشمرد. آثار کی‌یر کگارد و کافکا در واقع نمایشی از اضطراب و ترس درونی و احساس گناه و در نتیجه انزوا و تنهایی انسان مدرن در جامعه امروزی آنها می‌باشند. کی‌یر کگارد بیش از آن که به تجسس در عالم بیرون و جستجوی حقایق و واقعیات عینی برآید، بر حالات و دریافت‌های نفسانی و درونی انسان‌ها تأکید می‌ورزد. کافکا تحت تأثیر فلسفه کی‌یر کگارد بر جنبه‌هایی از جامعه امروزی تأکید می‌کند که انسان را مقهور و تحت سلطه خود در می‌آورد، بی آن که به نیازها و آرزوهای واقعی او ارزشی قایل شوند. طبیعی است که در چنین محیطی انسان از یک غایت به یک ابزار و از مقام یک انسان به یک وسیله تبدیل می‌شود.^۴

کافکا در نوشته‌های خود از مفهوم انسان بودن، از معنای هستی و بودن می‌پرسد. او معیارهای انسانی و انسان بودن را به عنوان سؤالاتی در ذهن خود دارد. او از مسائلی که انسان مدرن با آن روبه‌روست، می‌گوید که در واقع همه این مشکلات زمینه‌ساز بحرانی است که در

1-Dreyfus, Hubert L. 2006. "The roots of Existentialism". *A Companion to Phenomenology and Existentialism*. Eds. Hubert L. Dreyfus and Mark A. Wrathall. Oxford: Blackwell Publishing Ltd.

2 - Kierkegaard

3- Hannay, Alastair and Gordon D. Marino. 1998. "Introduction". *The Cambridge Companion to Kierkegaard*. Eds. Hannay Alastair and Gordon D. Marino. Cambridge: Cambridge University Press.

4- Durrani, Osman. 2006. "Editions, translations, adaptations". *The Cambridge Companion to Kafka*. Ed. Julian Preece. Cambridge: Cambridge University Press.

قرن بیستم از آن به عنوان بحران دوران مدرنیته یاد می‌شود. گرگور زامزا، قهرمان رمانک مسخ، با چنین دنیایی روبه‌روست. او دچار احساس اضطراب و تشویش درون است چرا که خود را در قبال اعمال خویش مسؤول می‌یابد. چنین احساس مسؤولیتی احساس ترس و گناه را بر می‌انگیزد. او آزاد است که هر گونه که می‌خواهد باشد و انتخاب کند، اما در عین حال نگران این انتخاب است. چنین احساس آزادی و در عین حال تعهد در قبال انتخاب خویش منجر به یک اضطراب درونی می‌شود که در آخر به تنهایی و انزوای او می‌انجامد. به خاطر همین تنهایی و جدایی از خویش و دیگران است که گرگور احساس گناه می‌کند.

از دیدگاه فلسفه اگزیستانسیالیستی کی‌یر کگارد و حتی در یهودیت و مسیحیت، منشأ چنین احساس گناهی را باید در گناه آغازین آدم و حوا جستجو کرد. در این رویکردها، آدم و حوا خود را در باغ عدن آزاد یافتند. اما به‌رغم این آزادی، در برابر یک جبر - خوردن میوه ممنوعه - قرار داشتند. آنها می‌بایست انتخاب می‌کردند: یا «ماندن» با قبول «منع» (جبر) را، و یا رهایی و آزادی با عصیان در برابر آن. آنها با خوردن میوه ممنوعه عصیان را برگزیدند و به مفهوم کی‌یر کگاردی ابهامات انتخابشان را تجربه کردند. در این فلسفه، هر انسانی وارث این گناه اولیه است.^۱ در مسخ، گرگور احساس گناه می‌کند چرا که با مسخ احساس می‌کند از فرمان پدرش که به عنوان «قدرت مطلق» نمود پیدا می‌کند، سر باز زده به همین خاطر مورد خشم پدرش واقع شده است.

بیشتر نوشته‌های کافکا و از آن جمله مسخ مربوط به جنبه‌های تار و ناپیدای زندگی انسانی می‌باشد. او در واقع همانند کسی است که در دنیای روشن خود به تماشای دنیای خاکستری و تا حدودی تار و تاریک انسان‌ها نشسته است. آثار او بیانگر این تعارضات و تشویش‌های درونی انسان است. تحقیق حاضر به بررسی و مطالعه رمانک «مسخ» کافکا بر اساس فلسفه اگزیستانسیالیستی کی‌یر کگارد می‌پردازد و از همین رو به دنبال یافتن آثار و نشانه‌هایی از احساس گناه، ترس و اضطراب، و هم‌چنین احساس تنهایی و انزوای گرگور زامزا، قهرمان داستان، می‌باشد.

1- O'Hara, Shelley. 2004. *Kierkegaard Within your grasp*. Hoboken: Wiley Publishing, Inc.

بحث و بررسی

فرانتس کافکا از آن جمله نویسندگانی است که ترس و تنهایی را تجربه کرده است چرا که در آثار او انسان در تعارض‌های درونی، انتخاب و عصیان قرار دارد. به همین دلیل ناقدان از دیدگاه‌های گوناگون به نقد و تحلیل آثار او پرداخته و شخصیت‌های آثار او را درون‌کاوی نموده‌اند.

جان آپدیک^۱ رمان‌نویس آمریکایی (۱۹۷۱) مجموعه داستان‌های کافکا را گردآوری کرده و مقدمه‌ای پر نغز بر آن نوشته است. او معتقد است کافکا نویسنده‌ای است که تمثیل و حقیقت را به گونه‌ای در هم آمیخته است که ویژگی عمده دوران خود به شمار می‌آید. در نگاه آپدیک، کافکا برای همه انسان‌هایی که درگیر ترس و اضطراب عصر مدرن هستند، سخن می‌گوید.

ولادیمیر ناباکوف^۲ نویسنده و منتقد، در مطالعه و بررسی «مسخ» به هر کس که رمانک کافکا را چیزی بیش از یک خیال‌پردازی حشره‌شناسانه بداند، تبریگی می‌گوید چرا که معتقد است که او به صف خوانندگان بزرگ پیوسته است. او معتقد است که «در داستان [مسخ] کافکا شخصیت پوچ اصلی به جهان پوچ دور و برش تعلق دارد اما به نحوی رقت‌انگیز و تراژیک می‌کوشد از این جهان به درآید - و در درماندگی می‌میرد»^۳.

هر چند تحقیقات و تحلیل‌های به عمل آمده از آثار کافکا ارزش آثار و تأثیر این نویسنده بر نویسندگان بعد از خودش را به خوبی می‌نمایاند، اما کمتر تحلیل و تحقیقی را می‌توان یافت که به وی از رویکرد فلسفه اگزیستانسیالیستی کی‌یر کگارد نظر افکنده باشد. تحلیل «مسخ» بر اساس فلسفه اگزیستانسیالیسم کی‌یر کگارد بر سه اصل «تنهایی»، «دلهره» و «احساس گناه»، به عنوان بارزترین تعارضات درونی انسان امروز و در نتیجه جامعه امروز تأکید دارد. از همین رو، بررسی «مسخ» به عنوان برجسته‌ترین اثر کافکا از این دیدگاه هدف و رویکرد اصلی تحقیق حاضر می‌باشد؛ از این رو، از میان تئوری‌های مختلف کی‌یر کگارد، تئوری بیگانگی، اضطراب و ترس، و گناه و مفاهیم وابسته به آنها در این تحقیق به کار گرفته می‌شوند.

1 - Updike

2 - Vladimir Nabokov

3 - فرزانه طاهری. مسخ و درباره مسخ. تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۵، ص ۹۵.

تنهایی یا بیگانگی در «مسخ»

مفهوم تنهایی یا بیگانگی^۱ در فلسفه هگل^۲ از اهمیت بالایی برخوردار است چراکه از آن برای بیان علت رشد و گسترش نفس و درون انسان استفاده می‌شود. در نگاه هگل، نفس انسان یک پدیده‌ای تاریخی - اجتماعی است که در میان فرآیند تنهایی و بیگانگی رو به رشد می‌گذارد.^۳ هر چند کی‌یر کگارد به طور صریح از اصطلاح بیگانگی پرده بر نمی‌دارد، اما معتقد است که افراد از خود و از دنیای اطرافشان بیگانه و در نتیجه منزوی می‌شوند.^۴ از نگاه دریفوس^۵ مفهوم اگزیستانسیالیستی تنهایی در بطن و در محتوای فردیت بروز و معنا پیدا می‌کند. او معتقد است که در بطن و محتوای فردیت‌گرایی، تفاوت بین شخص با افراد دیگر مطرح و به وجود می‌آید. به همان اندازه که احساس و آگاهی شخص از این فردیت رو به افزایش می‌گذارد، تفاوت بین خود با دیگران شدیدتر گشته و در نتیجه منجر به تنهایی و جدایی شخص از جهان اطرافش می‌گردد.^۶

یکی از مشخصات انسان اگزیستانسیالیستی تنهایی و بیگانگی است. در نگاه کی‌یر کگارد، جدایی و بیگانگی در سطحی از جدایی از خویشتن روی می‌دهد و این در صورتی است که ماهیت و طبیعت شخص در نتیجه دخالت عقل و منطق به شکلی دیگر و متفاوت درآید. از همین رو، جدایی از خویشتن یکی از لوازم ضروری در مسیر رسیدن و دست یافتن به خویشتن واقعی می‌باشد.^۷

همان‌طور که از رمانک «مسخ» برمی‌آید گرگور زامزا - شخصیت اصلی داستان - قبل از مسخ هم از خویشتن خود بیگانه بوده است چرا که مسخ و تغییر ناگهانی او هیچ احساسی قابل توجهی را در او بر نمی‌انگیزد. او مشکلات و مسایلی همچون برخاستن از تخت خواب و پایین آمدن از آن و هم‌چنین باز کردن در اتاقش را به کار زیاد روزمره، خواب‌آلودگی و خستگی

1 - Alienation

2 -Hegel

3- رک. سینجر. ۱۹۸۰.

4- Westphal, Merold. 1998. "Kierkegaard and Hegel". *The Cambridge Companion to Kierkegaard*. Eds. Hannay Alastair and Gordon D. Marino. Cambridge: Cambridge University Press.; Ferreira, M. Jamie, 2009. Kierkegaard. Oxford: Wiley-Blackwell.

5- Dreyfus

6- Dreyfus, Hubert L and Mark A Wrathall (Eds). 2006. A Companion to Phenomenology and Existentialism. Oxford: Blackwell Publishing Ltd.

7- Kodalle, Klaus M. 1998. "The Utilitarian self and the "useless" passion of faith". *The Cambridge Companion to Kierkegaard*. Eds. Hannay Alastair and

مرتبط می‌داند.

«فعلاً فقط قصد داشت ساکت و بی‌دردسر بلند شود، لباس‌هایش را بپوشد و از همه مهم‌تر صبحانه بخورد... یادش آمد که بارها و بارها وقتی در رختخواب بوده، دردها و ناراحتی‌های مختصری حس کرده که احتمالاً به دلیل بد خوابیدن نبوده است... اصلاً و ابداً شکی نداشت که این تغییر صدایش پیش‌درآمد یک سرماخوردگی حاد است و بس، ناخوشی همیشگی بازاریاب‌ها»^۱

بیگانگی گرگور از خویشتن در قالب مسخ به شکلی ملموس نمود پیدا می‌کند چرا که نه به یکبار بلکه به مرور زمان از شکل جدید خود (مسخ) آگاهی می‌یابد.

او هیچ کنترلی بر روی پاهای متعددش نداشت چرا که «پاهای متعددش... بی‌اختیار جلو چشمانش پیچ و تاب می‌خوردند» او هم‌چنین نمی‌توانست قسمت‌های پایینی بدنش را ببیند. «روی شکمش کمی احساس خارش کرد؛ آهسته خودش را به پشت به بالای تختخواب کشاند تا سرش را راحت‌تر بلند کند؛ جایی را که می‌خارید پیدا کرد؛ دور تا دورش را لکه‌های کوچک سفیدی گرفته بودند که نمی‌دانست چیستند و وقتی خواست با یکی از پاهایش آن را لمس کند فوراً پایش را پس کشید چون تماس با آن نقطه تمام بدنش را به چندش درآورد»^۲

گرگور محل خارش بدنش را نمی‌شناسد و از ماهیت «لکه‌های سفید» چیزی نمی‌داند. به نظر می‌رسد که گرگور هرگز هیچ تشابهی بین خود با بدنش ایجاد نکرده است.

جدایی و بیگانگی، احساس بریده شدن از جامعه، از خویشتن، از کار و از خانواده در واقع یکی از مضامین رایج در ادبیات مدرن اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم به خصوص دوران بعد از جنگ‌های جهانی می‌باشد. نوع دیگر بیگانگی، بیگانگی و جدایی از جامعه است. در واقع نقد و بررسی شرایط منزوی‌کننده جامعه مدرن یکی از مشخصات تفکرات اگزیستانسیالیستی است. در فلسفه اگزیستانسیالیستی کی‌یر کگارد، افراد از دنیا و جامعه اطراف بریده و جدا می‌شوند: جامعه‌ای که از درون متلاشی شده و در آستانه سقوط در پرتگاه و مغاک وحشت‌زا است. در چنین جامعه‌ای، انسان خود راز و معمایی برای خویشتن است و هیچ راه حلی بر این

1- فرزانه طاهری. پیشین، ص ۱۵.

2- همان، ص ۱۲.

چیستان نمی‌یابد. به عبارتی دیگر، او هیچ آرامشی را درون خود نمی‌یابد چرا که به هیچ تکیه‌گاه محکمی توکل نکرده است.^۱

همان‌طور که از رمانک «مسخ» برمی‌آید، گرگور نفرت و بیزاری خود را نسبت به شغلش «چه شغل طاقت‌فرسایی» ابراز و بیان می‌کند. او شغل خود را «کار اعصاب خردکن» می‌نامد چرا که شغل او ایجاب می‌کند که صبح زود از خواب برخیزد: «معلوم است که این سحرخیزی‌ها آدم را خرف می‌کند. آدم به خواب احتیاج دارد.»^۲ او هم‌چنین نفرت خود را نسبت به رییس شرکتی که در آن کار می‌کند اعلام می‌کند، زیرا رییس در حالی که در پشت میز نشسته، کارمندی‌ها را وادار می‌کند که با او صحبت کنند. «این کارش [رییس] دیگر از آن کارهاست؛ می‌رود روی میز می‌نشیند و با کارمندی‌هاش از آن بالا حرف می‌زند، آن هم با آن گوش سنگینش که کارمند را مجبور می‌کند آن همه به میزش نزدیک بشود.»^۳ گرگور از مشاهده چنین کارهایی به ستوه می‌آید که خود گواهی بر جدایی او از عالم کار و بیگانگی از جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند.

گرگور از جامعه خود منزوی می‌شود چرا که در چنین جامعه‌ای که اقتصادش بر مبنای زمان است و پول، به بیماری و ناخوشی شخص اهمیت نمی‌دهند. آنچه در چنین جامعه‌ای مهم است این است که شخص به هر قیمتی ولو به قیمت جان و سلامتی‌اش، بایستی در سر کارش حاضر باشد. به عنوان مثال، وقتی که سرپرست شرکت برای آگاهی از علت تأخیر گرگور در رفتن به شرکت، به خانه آقای زامزا می‌آید مادر گرگور علت تأخیر او را با ناخوش بودن احوال او توجیه می‌کند. اما سرپرست در جواب او می‌گوید: «خود بنده هم، سرکار خانم، عذر موجه دیگری نمی‌بینم، امیدوارم ناخوشی‌اش جلدی نباشد. البته این را هم باید بگویم که ما اهل تجارت - خوشبختانه یا بدبختانه - خیلی وقت‌ها مجبوریم به لحاظ کارمان به نقاوت‌های جزئی خود محل نگذاریم.»^۴

1 - Payne, Michael (Ed). 1996. *A Dictionary of Cultural and Critical Theory*. Oxford: Blackwell Publishers.

2- فرزانه طاهری. پیشین، ص ۱۲.

3- همان، ص ۱۳.

4- همان، ص ۲۰.

چنین به نظر نمی‌رسد که کارمندانی همچون گرگور از لحاظ مالی به شرکت ضرر وارد کرده و سرمایه آن را نابود می‌کنند. گرگور، در حقیقت، برده و استثمارشده چنین جامعه و اقتصادی است. هر چند او علیه چنین جامعه‌ای بر می‌آشوبد، اما اهمیت زمان و نیاز او به کار «اگر مجبور نمی‌بودم که به خاطر پدر و مادرم دندان روی جگر بگذارم، خیلی وقت پیش استعفایم را می‌نوشتم...»^۱ آنقدر در جان و ذهن او ریشه دوانیده که چشمانش در مقابل واقعیات جامعه کور گشته است. او نه تنها از کارش لذتی نمی‌برد بلکه به آن نیاز دارد، از همین رو نسبت به کارش بی‌احساس و بی‌روح و در نتیجه از جامعه‌ای که تمامی ارزش‌هایش بر مبنای پول و سرمایه است، بیگانه و جدا می‌شود. این اضطراب و بیگانگی وی را از رویکرد کی‌یر کگارد می‌توان به شرح زیر بررسی کرد.

اضطراب و دلهره

اضطراب و دلهره یکی از احساس‌های عمومی و همیشگی انسان اگزیستانسیالیستی است. این احساس از درون انسان برمی‌خیزد و لذا با ترس تفاوت دارد. در این بینش، ترس در برابر موجودات دیگر است، اما اضطراب چیزی است که انسان در مقابل خود احساس می‌کند.^۲ کی‌یر کگارد گرچه فردی مذهبی است، اما از آنجا که به مبادی عقلانی ایمان ندارد و یکسره تن به فرمان کلیسا هم نمی‌دهد، در انتخاب «خود حقیقی» احساس آزادی می‌کند، ولی این که دست به چه انتخابی بزند که موفق به کشف «من راستین» خود شود، همواره او را در اضطراب فرو می‌برد.

مفهوم اضطراب در فلسفه اگزیستانسیالیسم بدان معنا نیست که شخص از کسی یا چیزی می‌ترسد، بلکه او در اضطرابی از پوچی و نیستی که زندگی انسانی‌اش را احاطه کرده است، فرو می‌رود. به نظر کی‌یر کگارد، هر انسانی آزاد است و از همین رو، فرصتی محدود برای انتخاب کردن دارد. طبیعتاً هر انسانی تصمیماتی را در زندگی‌اش می‌گیرد و برای اتخاذ چنین تصمیماتی ناگزیر از داشتن آزادی است. در نتیجه این آزادی است که شخص در انتخابش دچار اضطراب و

1- همان، ص ۱۳.

2- O'Hara, Shelley. 2004. *Kierkegaard Within your grasp*. Hoboken: Wiley Publishing, Inc.

دلهره می‌شود.^۱

کی‌یر کگارد مفهوم اضطراب را بر حسب و مبنای آزادی و ترس از انتخاب کردن، تعریف و تحلیل می‌کند. در کتاب *مفهوم اضطراب و دلهره* (۱۸۴۴)، او شخصی را مثال می‌زند که بر لبه پرتگاه یا بالای ساختمانی مرتفع ایستاده است. وقتی که این شخص از آنجا پایین را نگاه می‌کند احساسی از ترس مضاعف بر او غالب می‌شود و در عین حال او تعمداً میل مفرطی از انداختن خود به پایین را در خود احساس می‌کند. چنین احساس و تجربه‌ای، همان ترس و اضطرابی است که در نتیجه داشتن آزادی و این که چه چیزی را انتخاب کند یا چه چیزی را انتخاب نکند، به وجود می‌آید. کی‌یر کگارد از چنین احساس و تجربه‌ای به عنوان «ابهام آزادی» یاد می‌کند.^۲

در نگاه کی‌یر کگارد ترس و اضطراب انسان را وادار به انتخاب کرده و در نتیجه به یک سطحی از شناخت و آگاهی از خویشتن و از توانایی‌ها و قابلیت‌های خود می‌رسد. مفهومی که او از ترس به ما می‌دهد بر مبنای آزادی و انتخاب است. به عبارتی دیگر، انسان چه انتخاب بکند و چه انتخاب نکند، در حالتی از ترس و دلهره به سر می‌برد.^۳ در اندیشه کی‌یر کگارد، تنها در این صورت است که انسان نسبت به سرنوشت خود شناخت پیدا می‌کند. این نوع شناخت، خود به نوعی مفهومی از «ابهام آزادی» به ما می‌دهد که در آن گرگور نسبت به وظیفه و مسؤولیت‌هایش شناخت پیدا می‌کند: شناخت از مسؤولیتش در قبال داشتن آزادی.

همان‌طور که گفته شد انسان چه انتخاب بکند و چه انتخاب نکند، همواره در حالتی از اضطراب به سر می‌برد. هنگامی که گرگور قادر به انتخاب نیست، مثل قبل از مسخ شدن، او در دنیایی پر از آشوب و دلهره به سر می‌برد؛ او می‌بایست تن به فرمان پدرش دهد که همچون خدا، نمود پیدا می‌کند.

این فضاهای تنگ و فشارهای روحی او را از انسان بودن خود و از خویشتن خویش به در می‌آورد. هر چند مسخ گرگور نوعی تحمیل از جانب نیروهای بیرونی (کار، پدر) بوده است، او با این تفکر که می‌تواند از شر همه این سختی‌ها خلاصی پیدا کند دچار مسخ می‌شود، اما برخلاف

1 -Ibid; Lippitt, John.2003. *Routledge philosophy Guidebook to Kierkegaard and Fear and Trembling*. London and New York: Routledge Taylor & Francis Group.

2- O'Hara, Shelley. 2004. *Kierkegaard Within your grasp*. Hoboken: Wiley Publishing, Inc.

3-رک. پتیسون، ۱۹۹۸.

این تفکر نه تنها نمی‌تواند از دست آنها رهایی یابد، بلکه با مشکلات بعد از مسخ دست و پنجه نرم می‌کند.

کی‌یر کگارد از مفهوم ترس و اضطراب برای توصیف آن در زندگی انسان بهره می‌گیرد. به عقیده او، اضطراب درونی در ما به مثابه ابزاری در دست خداست که از ما می‌خواهد که در مقابل خلأ و احساس پوچی در پیش رویمان، تعهدی اخلاقی و انسانی در زندگی ایجاد کنیم. کی‌یر کگارد این خلأ و احساس پوچی را بر مبنای گناه اولیه تعبیر و تفسیر می‌کند. بدان معنا که قبل از گناه اولیه، آدم هیچ شناختی از خیر و شر نداشت. او از این حقیقت که خوردن آن میوه ممنوعه، نوعی انتخاب «شر» بوده است، آگاهی نداشت. هنگامی که خدا به او فرمان داد که از آن میوه نخورد، آدم نسبت به آزادی و قدرت انتخاب خود آگاهی پیدا کرد. او می‌بایست انتخاب می‌کرد. انتخاب بین شر یا خیر. در سر دوراهی این انتخاب، او ترس و اضطراب را در خود تجربه کرد. در نتیجه این انتخاب، آدم از بین خیر و شر، شر را بر خیر برگزید. بعد از آن که آدم میوه درخت ممنوعه را خورد گناه زاییده شد. بنا بر عقیده کی‌یر کگارد، ترس و اضطراب قبل از گناه به وجود می‌آید و در نتیجه این ترس بود که آدم دست به گناه زد.^۱

قبل از مسخ، گرگور دانشی از این حقیقت که انتخاب او (مسخ) نوعی انتخاب شر بوده است و با خود می‌توانست مشکلات فراوانی را به همراه بیاورد، نداشت. هنگامی که مسئولیت خانواده بر دوش گرگور گذاشته می‌شود، گرگور از آزادی خود آگاهی می‌یابد. هرچند او قبل از مسخ هم تلخی‌ها و رنج‌های زیادی را تجربه کرده بود، اما باز هم با مشکلات بیشتری نسبت به قبل از مسخ روبه‌رو می‌شود. در ترس و لرز^۲ اثر کی‌یر کگارد، ابراهیم هم در وضعیت مشابهی از انتخاب کردن قرار می‌گیرد. این که آیا باید به فرمان خداوند مبنی بر قربانی کردن پسرش سر بنهد یا از آن سر باز زند. او «ابهام آزادی» را تجربه می‌کند. اگر پسرش را قربانی کند چه اتفاق خواهد افتاد و یا اگر قربانی نکند چه اتفاق خواهد افتاد؟ گرگور در انتخاب خود در مسخ و

1- O'Hara, Shelley. 2004. *Kierkegaard Within your grasp*. Hoboken: Wiley Publishing, Inc.

2 - در ترس و لرز (*Fear and Trembling*)، کی‌یر کگارد در جستجوی سؤالاتی درباره دین برمی‌آید. او معتقد است که چون دین پر از تضادها است زمان‌هایی پیش می‌آید که دین با نیازهای اخلاقی جامعه در تعارض باشد. او با آوردن داستان کتاب مقدس حضرت ابراهیم مبنی بر قربانی کردن فرزندش، تعریفی از ایمان را ارائه می‌دهد. در این کتاب، در نگاه کی‌یر کگارد، خداوند ایمان ابراهیم را در بوته آزمایش محک می‌زند و همین آزمایش ایمان است که به طرزی بارز در این اثر انعکاس می‌یابد.

تبدیل شدن به حشره، در واقع به نوعی آزادی و قدرت انتخابش را به نمایش و اجرا می‌گذارد و در نتیجه سرنوشت خود را خودش رقم می‌زند. همانند آدم، گرگور در مقابل پدرش که همچون خدا نمود پیدا می‌کند، بر می‌آشوبد. هنگامی که مسخ او در مقابل اطرافیانش آشکار می‌شود به نظر می‌رسد که گناه آدم و حوا در خوردن آن میوه ممنوعه روشن و در نتیجه برهنگی آنها بر همگان آشکار می‌گردد.

احساس گناه

کی‌یر کگارد در آثار خود بر روی احساسات و عواطف تأکید بسیار می‌کند. به نظر او، احساسات منفی چون یأس و احساس گناه از اهمیت بالایی برخوردار هستند چرا که پوچی زندگی در مرحله زیباشناختی را آشکار ساخته و شخص را وادار می‌سازد تا به سمت زندگی دینی و باکمال حرکت و قدم بردارد.^۱

زمانی که وجدان و درون کسی او را به خاطر انجام خطایی مورد سرزنش و عتاب قرار دهد، احساسی که به خاطر چنین عمل خطایی از درون او را برآشوبد و او را نکوهش کند، همان احساس گناه است: احساس گناهی در مقابل عملی خطا، چه عمد باشد و چه غیرعمد. در نتیجه چنین احساسی است که انسان از دست زدن به هر عملی برحذر می‌شود و از همه چیز کناره‌گیری می‌کند.^۲

کی‌یر کگارد این احساس گناه را بر حسب و مبنای گناه اولیه که آدم و حوا مرتکب آن شدند، تحلیل می‌کند. او معتقد است که بعد از آن که آدم از میوه ممنوعه خورد گناه زاده شد. در نتیجه همین گناه است که انسان احساس گناه می‌کند چرا که خود را وامدار و وارث این گناه می‌داند.^۳

در دیدگاه کی‌یر کگارد، احساس گناه زمانی به وجود می‌آید که انسان از زیر مسؤولیت و تعهدی شانه خالی کرده باشد و یا این که در آزاد بودنش در انتخاب دست به انتخاب نزده باشد. در نگاه او، زمانی که ما انسان‌ها درد و رنج ناشی از این انتخاب و هم‌چنین مشقات مسؤولیت

1- Audi, Robert (Ed). 1999. *The Cambridge Dictionary of Philosophy*. Cambridge: Cambridge University Press.

2 O'Hara, Shelley. 2004. *Kierkegaard Within your grasp*. Hoboken: Wiley Publishing, Inc.

3 -Ibid

ناشی از این انتخاب را باور کنیم و بپذیریم می‌توانیم به «خود حقیقی» نزدیک شویم و دست پیدا کنیم.^۱

رمانک «مسخ» کافکا از این احساس خالی نیست چرا که خانواده آقای زامزا بدهکار شرکت است. گرگور، فرزند وظیفه‌شناس آنها، بدهی و قرض آنها را مثل قرض و بدهی خود می‌داند و از این که نتوانسته است در برابر خانواده وظایف خود را انجام دهد احساس گناه می‌کند. این احساس گناه گرگور ناشی از احساس وظیفه‌اش در مقابل خانواده‌اش می‌باشد. هنگامی که او بعد از مسخ قادر به رفتن به سر کار نیست احساس گناه می‌کند چرا که مسخ او باعث شده بود که دیگر نتواند به خانواده‌اش کمک کند. در طی این داستان ما با شخصیتی روبه‌رو هستیم که دائماً احساس گناه می‌کند.

هرچند آدم و حوا از میوه درخت ممنوعه خوردند، اما این انسان‌ها هستند که این احساس گناهکار بودن را به دوش می‌کشند. برداشت و مفهومی که ما از چنین احساسی که گرگور با آن روبه‌روست داریم بی‌شبهت به مفهوم انجیل از گناه اولیه نیست. نه تنها گرگور بلکه اعضای خانواده آقای زامزا وارث چنین احساسی از گناه هستند. بعد از گرگور، خواهرش گرت^۲ خود را وارث چنین احساسی می‌داند زیرا تلاش می‌کند تا وظایفی را که برادرش در مقابل آنها انجام می‌داده، در برابر او و هم‌چنین خانواده‌اش انجام دهد.

در این داستان صدای کیش‌کیش آقای زامزا، نشأت‌گرفته از تورات است که در واقع اشاره به داستانی دارد که در آن مار حوا را وسوسه و بر آن داشت تا از میوه ممنوعه بخورد. بعد از آن که آدم و حوا در خوردن آن میوه، از فرمان خدا سرپیچی کردند از بهشت بیرون رانده شدند. در این رمانک، گرگور با تبدیل شدن به موجود دیگر گویی از فرمان پدرش سرپیچی می‌کند و از همین رو از اتاق نشیمن، که در اینجا نمادی از بهشت است به داخل اتاقش که نماد ترس است و تنهایی، رانده می‌شود.

«پدر گرگور... شروع کرد به پا کوبیدن و تکان تکان دادن عصا و روزنامه تا گرگور را به اتاقش برگرداند... پدر گرگور بی‌رحمانه او را به اتاقش می‌راند، مثل وحشی‌ها کیش‌کیش

1- Panza, Christopher and Gregory Gale. 2008. *Existentialism for Dummies*. Hoboken: Wiley Publishing, Inc.

2- Grete

می‌کرد.^۱

گرگور در طی زندگی‌اش مقهور و تحت سلطه پدرش قرار می‌گیرد که تمامی قدرتش را در خانواده و به خصوص به روی پسرش اعمال می‌کند. در اینجا، دنبال کردن آقای زامرا با عصای دستی در بیرون راندن پسرش از اتاق نشیمن به اتاق خواب، بی‌شبهت به رانده شدن آدم و حوا از بهشت توسط خدا نیست.

آدم با خوردن سیب ممنوعه به نوعی خود را در مقابل خدا ابراز کرد و از همین رو با رانده شدن از بهشت، تنبیه و مجازات شد. درست مثل آدم، گرگور با انتخابش وجود خود را در مقابل پدرش به اثبات رساند که تنبیه و مجازات او، همان احساس همیشگی گناه است که او دارد.

«سیب‌های سرخ و کوچک روی زمین می‌غلطیدند و به هم می‌خوردند و از هم دور می‌شدند. یکی از سیب‌ها که آهسته پرتاب شده بود به پشت گرگور گرفت و بدون آسیب زدن پایین سرید. اما بلافاصله سیب بعدی درست در پشتش فرورفت؛ گرگور می‌خواست خودش را جلو بکشد گویی می‌توانست این درد نامنتظر و تحمل‌ناپذیر را با تغییر از بین ببرد.»^۲

در اینجا پدر گرگور همچون کسی نمودار پیدا می‌کند که می‌خواهد نافرمانی پسرش را با پرتاب کردن سیب‌ها، مجازات و تنبیه کند؛ سیب‌هایی که آدم در برابر فرمان خدا (میوه ممنوعه) به کار گرفت.

هنگامی که گرگور در مقابل خواهرش دراز می‌کشد و به آهنگ ویولن او گوش می‌کند، تنها چیزی که او می‌تواند در ذهنش داشته باشد فقط خواهرش است و بس. «... می‌خواست در گوشی با او [خواهرش] بگوید که واقعاً قصد داشته که او را به هنرستان عالی بفرستد...»^۳ چنین تفکرات و سردرگمی گرگور بخشی از احساس گناه اوست. او زمانی می‌خواست که خواهرش را به مدرسه عالی بفرستد و خود نیز آرزو داشته موسیقی‌دان شود. بنابراین این احساس تنهایی خود تنبیه و مجازاتی است که او به خاطر احساس گناه بر خود می‌پذیرد.

1- فرزانه طاهری. پیشین، ص ۲۹.

2- همان، ص ۵۰.

3- همان، ص ۶۰.

نتیجه

رمانک «مسخ» کافکا برآن است که به زوایای گنگ و نامفهوم طبیعت بشری بپردازد. خوانندگان این اثر ادبی، خود را همچون گرگور می‌پندارند که در چنگال مقهور جامعه مدرن گرفتار آمده است. جامعه‌ای که بر انسان بودن او هیچ ارزشی قایل نیست. آنچه در این جامعه مهم است فقط پول است و دیگر هیچ. در این اثر کافکا آنچه را که در سرشت و طبیعت انسانی مشاهده کرده، منعکس و به نمایش گذاشته است. او معتقد است که انسان‌ها در حال سقوط در پرتگاه و ورطه‌ای دهشت‌زا از تنهایی و انزوا هستند؛ ورطه‌ای که در آن انسان‌ها نمی‌توانند به هیچ واقعیت بیرونی وابسته و چنگ بزنند. از همین رو، شکلی افراطی از تنهایی به وجود می‌آید که نه به اختیار، بلکه بر انسان تحمیل شده است.

از آنچه در این مقال کوتاه و مجال اندک گفته شد می‌توان نکات زیر را نتیجه گرفت:

۱- کافکا بر آن بوده است که اسارت و بردگی انسان مدرن را در مقابل نیروهای مقهور تنهایی، ترس و گناه نشان دهد. انسان مدرن همانند گرگور، شخصیت اصلی این رمان، به نظر می‌رسد که در نظام هستی، زندگی بی‌معنایی را می‌گذراند.

۲- مسخ گرگور در واقع زایش و تولد سطحی از آگاهی است که او در جریان زندگی به آن می‌رسد. با مسخ، در واقع، او پی به جایگاه خود می‌برد. جایگاهی دون و پایین که با احساس انزوا و بیگانه بودن در هم می‌آمیزد و او را به نوعی مجبور به ادامه حیات در آن دنیای منزوی می‌کند.

۳- مسخ گرگور سطح آگاهی خواننده را از واقعیات جامعه بالا می‌برد چرا که نشان می‌دهد چنین جامعه‌ای با مشکلاتی روبه‌روست: مشکلاتی همچون روابط گسسته بین انسان‌ها، ترس و اضطراب درونی انسان و در نتیجه احساس گناه انسان‌های مدرن.

۴- پذیرفتن مسئولیت جهت خلق معنا در زندگی مستلزم داشتن آزادی است. در فلسفه اگزیستانسیالیستی کی‌یر کگارد، به دلیل داشتن همین آزادی است که انسان‌ها احساس ترس و گناه و در درون اضطراب و تشویش را تجربه می‌کنند.

رمانک «مسخ» را از زوایای گوناگون می‌توان بررسی و مطالعه کرد. به همین منظور، برای

درک و فهم جنبه‌ها و زوایای ناشناخته این اثر ادبی می‌توان زمینه‌هایی را پیشنهاد کرد. کافکا هنرمندی حاذق در نوشتن آثاری هنری عمیق است که هر اثرش را می‌توان از دیدگاه‌ها و رویکردهای گوناگون دید و کاوید. نوشته‌های او سؤالات فراوانی را با خود به همراه می‌آورد؛ این نوشته‌ها و سؤالات با هویت جمعی ما پیوند خورده‌اند. «مسخ» کافکا به گونه‌ای درگیر با سؤالاتی است که یونگ پرسید که در این باره با روح جمعی طبیعت بشری پیوند خورده است.

«مسخ» تصویرگری مدرنی از کهن‌الگوهای جمعی مختلفی است از قبیل درگیری و کشمکش بین فرزند و والدینش، کشمکش بین هنرمند و جامعه. در این رمانک ما شاهد تصویری پیچیده و بغرنج از رابطه شکست‌خورده گرگور با پدرش هستیم. ترس و اضطراب و روان‌پریشی گرگور را می‌توان در نتیجه رابطه شکست‌خورده او با پدرش دانست. او در واقع مقهور قدرت و سلطه پدرش است از همین رو نیازهای خود را به هیچ می‌انگارد که در نهایت به تنهایی و ترس و اضطراب او می‌انجامد. تحلیل و بررسی رابطه گرگور با پدرش، براساس دیدگاه‌های یونگ نشان‌دهنده مشکلاتی است که انسان امروز با آن روبه‌رو می‌باشد. تصاویری از درد و آلام، تنهایی و محرومیت که با احساسات خواننده در هم می‌آمیزد. خواننده آلام و دردهای گرگور را آلام و رنج خود می‌داند.

منابع و مآخذ

- ۱- طاهری، فرزانه. (مترجم). مسخ و درباره مسخ. تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۵. ##
- 2- Audi, Robert (Ed). 1999. *The Cambridge Dictionary of Philosophy*. Cambridge: Cambridge University Press. ##
- 3- Borchert, Donald M. (Ed). 2006. *Encyclopedia of Philosophy vol 3*. Farmington: Thomson Gale. ##
- 4- Cuddon, J.A. 1998. *The Penguin Dictionary of Literary Terms and Literary Theory*. Revised by C.E. Preston. England: Penguin Books. ##
- 5- Dodd, Bill. 2006. "The case for a Political reading". *The Cambridge Companion to Kafka*. Ed. Julian Preece. Cambridge: Cambridge University Press. ##
- 6- Dreyfus, Hubert L and Mark A Wrathall (Eds). 2006. *A Companion to Phenomenology and Existentialism*. Oxford: Blackwell Publishing Ltd. ##

- 7- Dreyfus, Hubert L. 2006. "The roots of Existentialism". *A Companion to Phenomenology and Existentialism*. Eds. Hubert L. Dreyfus and Mark A. Wrathall. Oxford: Blackwell Publishing Ltd. ##
- 8- Durrani, Osman. 2006. "Editions, translations, adaptations". *The Cambridge Companion to Kafka*. Ed. Julian Preece. Cambridge: Cambridge University Press. ##
- 9- Evans, C. Stephen. 2006. *Kierkegaard on Faith and the Self Collected Essays*. Waco, Texas USA: Baylor University Press. ##
- 10- Ferreira, M. Jamie. 1998. "Faith and the Kierkegaardian Leap". *The Cambridge Companion to Kierkegaard*. Eds. Hannay Alastair and Gordon D. Marino. Cambridge: Cambridge University Press. ##
- 11- Ferreira, M. Jamie. 2009. *Kierkegaard*. Oxford: Wiley-Blackwell.
- Flynn, Thomas R. 2006. *Existentialism A very short Introduction*. Oxford: Oxford University Press. ##
- 12- Gardiner, Patrick. 1998. *Kierkegaard*. Oxford New York: Oxford University Press. ##
- 13- Hannay, Alastair and Gordon D. Marino. 1998. "Introduction". *The Cambridge Companion to Kierkegaard*. Eds. Hannay Alastair and Gordon D. Marino. Cambridge: Cambridge University Press. ##
- 14- Honderich, Ted (Ed). 1995. *The Oxford Companion to Philosophy*. New York: Oxford University Press. ##
- 15- Jung, C.G. 1996. *The Undiscovered Self*. London: Routledge ##.
- 16- Kafka, Franz. 1971. *The Complete Stories of Franz Kafka* with a foreword by John Updike. New York: Schocken Books, Inc. ##
- 17- Kaufmann, Walter (Ed). 1956. *Existentialism from Dostoevsky to Sartre*. New York: Meridian Books, Inc. ##
- 18- Kodalle, Klaus M. 1998. "The Utilitarian self and the "useless" passion of faith". *The Cambridge Companion to Kierkegaard*. Eds. Hannay Alastair and Gordon D. Marino. Cambridge: Cambridge University Press. ##
- 19- Lippitt, John. 2003. *Routledge philosophy Guidebook to Kierkegaard and Fear and Trembling*. London and New York: Routledge Taylor & Francis Group. ##
- 20- Murray, C (Ed). 1999. *Encyclopedia of Literary Critics and Criticism vol I*. London: Fitzroy Dearborn Publishers. ##
- 21- O'Hara, Shelley. 2004. *Kierkegaard Within your grasp*. Hoboken: Wiley Publishing, Inc. ##
- 22- Panza, Christopher and Gregory Gale. 2008. *Existentialism for Dummies*. Hoboken: Wiley Publishing, Inc. ##
- 23- Payne, Michael (Ed). 1996. *A Dictionary of Cultural and Critical Theory*. Oxford: Blackwell Publishers. *Routledge Encyclopedia of Philosophy*. 1998. version 1.0, London and New York: Routledge. ##
- 24- Rush, F (Ed). 2004. *The Cambridge Companion to Critical Theory*. New York: Cambridge University Press. ##

۱۷۲ □ بررسی و تحلیل «مسخ» اثر فرانتس کافکا بر اساس فلسفه اگزیستانسیالیستی کی‌یر کگارد

25- Westphal, Merold.1998. "Kierkegaard and Hegel". *The Cambridge Companion to Kierkegaard*. Eds. Hannay Alastair and Gordon D. Marino. Cambridge: Cambridge University Press. ##

Archive of SID